

## اسلام و کفر در فقه

محمدرضا غفوریان\*

### چکیده

اصطلاح اسلام و کفر در عرصه‌های گوناگون فرهنگ اسلامی از کلام تا تفسیر و اخلاق و عرفان و فقه، بسیار مهم و پرکاربرد است. این اصطلاح هم در معنا و هم معیار در این عرصه‌ها تفاوت جدی دارد. اسلام و کفر در اصطلاح فقه با پذیرش توحید و رسالت پیامبر اسلام ﷺ یا همان ادای شهادتین گره خورده است. احکامی چون طهارت، جواز نکاح، توارث و مانند آن که همگی برای «مسلمانان» است، تنها برای کسانی که منکر یک یا هر دو اصل شهادتین باشند، منتفی است. انکار ضروری و مانند آن هیچ کدام سبب مستقل خروج از اسلام نیست، مگر آنکه آشکارا به انکار شهادتین برسد که آنگاه، سبب کفر می‌شود. سیره عملی معصومان علیهم‌السلام نیز؛ چه در دوران بسط ید و چه غیر آن، مسلمان دانستن همه کسانی است که شهادتین را اظهار دارند؛ هر چند این اظهار همراه با انکار یا تردید باطنی باشد. تفکیک معنایی و احکام اسلام و کفر در عرصه‌های گوناگون، به ویژه فقه با سایر عرصه‌ها بسیار مهم و ضروری است و این مقاله در صدد آن است با این نگاه به بررسی موضوع بپردازد.

### واژگان کلیدی

اسلام، کفر، شهادتین، انکار ضروری، فقه.

دریافت: ۱۳۹۷/۷/۸ تأیید: ۱۳۹۷/۸/۱۳

\* مدرس حوزه و عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی و علوم انسانی دانشگاه امیرکبیر: (mrghafoorian@yahoo.com).

## مقدمه

واژه‌های اسلام، ایمان، کفر و شرک در کتاب و سنت، بسیار به کار رفته و مباحث و احکام فراوانی را به دنبال دارند. مطالب مرتبط با این واژه‌ها در عرفان و کلام تا تفسیر و حدیث و فقه اخلاق و تاریخ مطرح است و تحقیق شایسته و روش مند اقتضاء می‌کند که مرزهای هر یک از این عرصه‌ها و مشترکات آنها را به خوبی بشناسیم. اندکی دقت در برخی آیات و روایات و نیز برخی احکام فقهی و نکته‌های اخلاقی به روشنی نشان می‌دهد که اسلام و کفر در این عرصه‌ها به یک معنا گرفته نمی‌شود. تفکیک میان شرک خفی و شرک جلی نیز همین نکته را می‌رساند.

در آیه شریفه آمده است: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف (۱۲): ۱۰۶) و در روایات معتبری درباره این آیه آمده است: «شرک طاعة و لیس شرک عبادة» و «یطیع الشیطان من حیث لا یعلم فیشرک» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۹۷). تعبیرهای فراوانی از این دست در قرآن و روایات آمده است که با اطمینان می‌توان گفت همه آنها به معنای کفر و شرک فقهی و احکام آن نیست. برای نمونه، در روایات معتبر داریم که «من أصبح لایهتّم بأُمور المسلمین فلیس بمسلم (همان، ص ۱۶۳) یا «من غشّ الناس فلیس بمسلم» (صدوق، ۱۴۰۶ق، ص ۲۸۴) یا «من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۷۵). بنابراین، اسلام و کفر را در عرصه‌های متفاوت عرفان، کلام، اخلاق و فقه نمی‌توان به یک معنا گرفت.

این نوشته در پی تبیین معیار اسلام و کفر و اقسام آن در فقه است و گاهی در لابه‌لای مطالب ممکن است سخنی از عرصه‌های دیگر نیز به میان بیاید. اصل این بحث در باب طهارت مطرح است، ولی در ابواب دیگری چون جهاد، نکاح، لقطه و حدود نیز مطالب مهمی در این زمینه می‌توان یافت.

## اسلام و کفر در باب طهارت

در این باب هم سخن از نجاست کفار به میان می‌آید و هم مطهّر بودن اسلام و در خلال همین عناوین از مشرک، کافر حربی، ذمی، معاهد، کتابی، ملحد، منکر ضروری، اهل تجسیم و تشبیه، اهل بغی، مرتدّ و مانند آن بحث می‌شود. به هر حال، مطلب اصلی در

این مسأله، تبیین و تنقیح معیار اسلام در فقه است. به نظر می‌رسد که سرجمع نکته‌های موجود در روایات و عبارات و قدر متیقن از اجماعات فقیهان، معیار بودن دو اصل مهم برای اسلام فقهی است؛ یعنی پذیرش توحید و رسالت پیامبر اسلام ﷺ. البته در این مسأله و فروع مترتب بر آن، افزون بر روایات، توجه به سیره عملی معصومان علیهم‌السلام نیز بسیار مهم است. بررسی این نکته، نیازمند پژوهشی تاریخی، به ویژه در سال‌های آخر عمر شریف پیامبر اسلام ﷺ و حضرت امیر علیه‌السلام است تا سیره عملی این بزرگواران را در دوره بسط ید، بهتر بشناسیم. در آغاز به بررسی روایاتی می‌پردازیم که معیار اصلی اسلام و کفر را مطرح می‌کنند و نحوه بیان این روایات به گونه‌ای است که می‌تواند شاهد جمعی برای دیگر روایات باشند.

موثق سماعة، قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ أَهْمَا مُخْتَلِفَانِ فَقَالَ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَقُلْتُ فَصِفْهُمَا لِي فَقَالَ الْإِسْلَامُ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؛ بِهِ حُقِنَتْ الدَّمَاءُ وَعَلِيهِ جَرَّتِ الْمَنَاجِحُ وَالْمَوَارِيثُ وَعَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ وَالْإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يَنْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ، وَالْإِيمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ بَدْرَجَةٍ؛ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فِي الْبَاطِنِ وَإِنْ اجْتَمَعَا فِي الْقَوْلِ وَالصِّفَةِ (كلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۵).

این روایت را می‌توان روشن‌ترین و بلکه جامع‌ترین نص در مسأله شمرد که به خوبی و در مقام بیان معیار اسلام فقهی، از حفظ جان و مال تا نکاح و میراث را توضیح داده است. اگر در برخی روایات برای اسلام، شرح و بسط و شرایط بیشتری آمده، این روایت می‌تواند شهادتی بر رفع تعارض و تبیین معنای آن روایات باشد؛ زیرا در اینجا به صراحت بیان می‌فرماید که ملاک در محترم بودن جان و جواز زناشویی و میراث، تنها شهادت بر توحید و تصدیق پیامبر اسلام ﷺ است.

روایت دیگر در همین باب، صحیح «حمران بن اعین» است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ وَأَفْضَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَصِدْقَةُ الْعَمَلِ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ وَالْإِسْلَامُ مَا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ وَهُوَ الَّذِي عَلَيْهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ مِنَ الْفِرْقِ كُلِّهَا، وَبِهِ

حُقِنْتَ الدَّمَاءَ وَعَلَيْهِ جَزَتِ الْمَوَارِيثُ وَجَازَ النِّكَاحُ وَاجْتَمَعُوا عَلَى الصَّلَاةِ  
وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ فَخَرَجُوا بِذَلِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَأُضِيفُوا إِلَى الْإِيمَانِ وَ  
الْإِسْلَامِ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانُ وَالْإِيمَانُ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَهُمَا فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ  
يَجْتَمِعَانِ (همان، ص ۲۶).

این روایت نیز همان مطالب روایت نخست را بیان می‌کند. گر چه تصریحی به معیار بودن شهادتین در آن نیست، ولی از تعبیر «آنچه جماعت مردم از همه فرقه‌ها بر آن هستند» و نیز تعبیر «اسلام آن چیزی است که از گفتار یا کردار آشکار شود» ظاهر در همان شهادتین یا پذیرش عملی ظواهر دین، مانند نماز و زکات و روزه است.

### اوضاع اجتماعی عصر صدور این روایات

از مطالعه روایات چندین باب در کتب احادیث چنین بر می‌آید که پرسش‌های رایج آن دوره اسلام و ایمان یا بیانات ابتدایی امامان علیهم‌السلام در برابر دیدگاه‌های کم و بیش رایج آن دوره بوده است؛ انتشار برخی عقاید خوارج یا اندیشه‌های مرجئه و مانند آنان چنین پرسش‌هایی را در اذهان پدید می‌آورد. از سویی اعتقادات سختگیرانه خوارج، ارتکاب گناه را سبب خروج از دین می‌دانست و فرد «عاصی» را «کافر» می‌شمرد و از سویی دیگر مرجئه، چنان سهل می‌گرفتند که «مؤمن» نزد «مردم» را مؤمن نزد «خداوند» هم می‌دانستند!

توجه به چنین شرایطی در آن روزگار که مباحث اعتقادی گوناگون از اسلام و کفر تا جبر و اختیار و حدوث و قدم و مانند آن رواج داشته و هر کدام گاهی تا مرز تکفیر هم پیش می‌رفتند، نگاه واقعی‌تر و روشن‌تری برای فهم تعبیرهای روایات به دست می‌دهد. از سویی دیگر، در برخی حوادث و منازعات سیاسی و نظامی نیز پای اسلام و کفر به میان می‌آمد. البته این قصهٔ اخیر سری دراز دارد؛ مرحوم علامه امینی در ماجرای کشتن «مالک بن نویره» که جنایتی فجیع از «خالد بن ولید» و سپاه او بود نقل کرده است که برخی برای توجیه جنایت خالد گفته‌اند که مالک بن نویره از دادن زکات به خلیفهٔ اول خودداری می‌کرد و مستند خالد و سپاهش، جملهٔ «مانع الزکاة کافر» بود! (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۱۶۲). باری، چنین چیزهایی را در بسیاری از برخوردهای نظامی صدر اسلام می‌توان دید. از لشکر خوارج که حضرت امیر علیه‌السلام و پیروان او را در پذیرش حکمیت، کافر

می‌شمردند تا لشگر «عمر بن سعد» در کربلا که امام حسین علیه السلام و همراهانش را اهل بغی و خارج از دین می‌انگاشتند و نمونه‌های دیگر که قصه غم‌بار قتل و غارت و ستم حاکمان، با نام دین و ادعای مقابله در برابر کفر و بغی و ارتداد و مانند آن است. مقصود آن که در چنین دورانی که هم در مباحثات اعتقادی و هم در منازعات سیاسی، نام اسلام و کفر را بر اطراف ماجراها می‌نهادند، پرسش از مفهوم اسلام و ایمان و اشتراک و افتراق آنها و پاسخ امامان معصوم را بهتر می‌توان دریافت. این نکته گاهی در متن روایات نیز آمده است.

خبر محمد بن حفص بن خارجه قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام، يقول: و سأله رجل عن قول المرجئة في الكفر و الايمان و قال: إنهم يحتجون علينا» (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۰).

أبي الصباح الكِنَازِيُّ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيُّهُمَا أَفْضَلُ: الْإِيْمَانُ أَوْ الْإِسْلَامُ؟ فَإِنَّ مَنْ قَبَلْنَا يَقُولُونَ إِنَّ الْإِسْلَامَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيْمَانِ، فَقَالَ الْإِيْمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ...» (همان، ص ۲۶).

در برخی روایات دیگر هم نشانه‌هایی از رواج بیزاری جستن فرقه‌ای و مانند آن را می‌توان یافت؛ مانند روایت «صبح بن سیابه» (همان، ص ۴۵) و روایت یکی از خادمان امام صادق علیه السلام که نکته‌های آموزنده اخلاقی و اعتقادی جالبی در آن آمده است (همان، ص ۴۳).

## شهادتین در روایات

از جمله روایاتی که در بحث ما اهمیت بسیار دارد، احادیثی است که در آنها سخن از شهادتین به میان آمده است. این اصطلاح نزد عموم مسلمانان از آغاز تا کنون به معنای گواهی به یکتایی پروردگار و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و در روایات بسیاری به مناسبت‌های گوناگون مطرح شده که برخی از آنها به معیار اسلام و کفر، مرتبط است.

خبر محمد بن مروان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من أبغضنا أهل البيت بعثه الله يهودياً. قيل: يا رسول الله و إن شهد الشهادتين! قال: نعم إنما احتجب بهاتين الكلمتين عن سفك دمه، أو يؤدي الجزية و هو صاغر...» (صدوق، ۱۳۷۶ش، ص ۵۸۵؛ همو، ۱۴۰۶ق، ص ۲۰۴؛ برقی، ۱۳۷۵ق، ج ۱، ص ۹۰؛ ابن حیون، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۷۵).

این روایت با صرف نظر از قدری اشکال در سند آن، صریح در کفایت شهادتین برای مسلمان شمردن انسان است؛ هر چند از نظر باطنی و درجات قرب الهی چنین اسلامی ارزش چندانی ندارد. روایت دیگر در این باره این روایت است:

خبر فضل بن شاذان عن الرضا عليه السلام ... «و جعل بعد التكبير الشهادتان؛ لأنَّ أوَّل الإيمان هو التوحيد والإقرار لله تبارك و تعالی بالوحدانية، و الثاني الإقرار للرسول صلى الله عليه وآله بالرسالة و أنَّ إطاعتها و معرفتهما مقرونتان و لأنَّ أصل الإيمان إنما هو الشهادتين (الشهادتان ظ)...» (صدوق، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۹۹؛ عاملی، ۱۳۸۵ق، ج ۵، ص ۴۱۹).

باز در همین زمینه در کتابهای مختلف، خطبه‌ای از حضرت امیر عليه السلام نقل شده است: «... و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، شهادتان ترفعان القول و تضاعفان العمل. خف ميزان ترفعان منه، و ثقل ميزان توضعان فيه و بهما فوز الجنة و النجاة من النار و الجواز على الصراط...» (کلینی، ۱۴۰۷ق(ب)، ج ۸، ص ۱۸؛ حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۹۲؛ صدوق، ۱۴۰۶ق، ص ۳۲۱؛ همو، ۱۳۹۸ق، ص ۷۳؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴، با اندکی اختلاف).

روایت دیگر در این باره از مرحوم شیخ الطائفه است؛ گرچه سند آن تمام نیست: عن أبي عبدالله و عن الرضا عليه السلام عن آبائهما عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: بُني الإسلام على خمس خصال: على الشهادتين و القرينتين. قيل له: أمَّا الشهادتين (الشهادتان ظ) فقد عرفناهما، فما القرينتان؟ قال: الصلاة و الزكاة، لا يقبل إحدیهما إلا بالأخرى و الصيام و حج بيت الله من استطاع سبيلاً و ختم ذلك بالولاية...» (صدوق، ۱۴۰۶ق، ص ۵۱۸).

روشن است که نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، هیچ کدام در اصل اسلام مکلف، دخیل نیستند؛ زیرا اگر کسی شهادتین را پذیرفته باشد، ولی نماز و زکات و روزه و حج را ترک کند، «مسلمان گناهکار» شمرده می‌شود؛ چنانکه ولایت نیز چه به معنای پذیرش امامت شیعی و چه به معنای حکومت که در برخی روایات بدین معنا آمده در اصل اسلام، دخیل نیست.

بنابراین، به نظر می‌رسد که دلالت روایات متعدد بر این مطلب که اصل اسلام همان شهادتین است، جای انکار و خدشه ندارد و اگر در برخی احادیث امور دیگری مانند تسلیم و عبادات و امامت و ولایت و مانند آن آمده، به معنای کمال یا باطن و قرب الهی و مانند آن است.

### سیره عملی

در این مسأله، افزون بر روایات به سیره عملی نیز می‌توان استدلال کرد. رفتار معصومان علیهم‌السلام از صدر اسلام تا زمان امامان، با گناهکاران و کسانی که اهل مبالات در شریعت نبودند و فقط در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمده یا از سر ترس یا طمع، مسلمان می‌شدند، چگونه بود؟ به راستی بسیاری از بنی امیه که در اواخر عمر شریف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از نصرت الهی و فتح مکه، به ظاهر اسلام آورده بودند، جز اظهار شهادتین به کدام اصل و فرع دین، باور و التزام عملی داشتند؟ آیا پیامبر، حضرت امیر و امامان معصوم حتی در زمان قدرت و بسط ید، با آنان به عنوان مسلمان رفتار نمی‌کردند؟ به نظر می‌رسد پاسخ همه این نکته‌ها بسیار روشن است و حتی می‌توان از این سیره عملی نتیجه گرفت که اظهار شهادتین، ملاک اسلام است، حتی اگر از سر ترس یا طمع باشد که در ادامه این نوشتار در این باره سخن می‌گوییم. در اینجا مناسب است به عبارتی از نامه حضرت امیر علیه‌السلام به معاویه اشاره کنیم:

«وإني لعلى المنهاج الذي تركتموه طائعين و دخلتم فيه مكرهين» (نهج البلاغه، نامه ۱۰).

### پذیرش اظهار اسلام در سیره معصومان

از موارد مهم سیره علمی پیامبر و دیگر معصومان علیهم‌السلام، برخورد آنان با اهل نفاق است. در آیات متعددی از قرآن، سخن از منافقانی به میان آمده که خداوند به صراحت، نسبت کفر به آنان می‌دهد. ترک جنگ و سرپیچی از همراهی با پیامبر، بهانه‌جویی برای تخلف، بدگمانی به خداوند، حسد، سوگند دروغ، تردید قلبی، اختلاف افکنی، جاسوسی برای دشمن، توطئه پنهانی برای کشتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بازگشت از غزوة تبوک، غمناکی از پیروزی مسلمانان و خوشحالی از شکست و مصیبت آنان، نماز گزاردن همراه با کسالت و

بی میلی و زکات دادن با اکراه، بد زبانی با پیامبر و آزار او، استهزای خداوند، آیات او و پیامبر ﷺ، امر به منکر و نهی از معروف، فراموش کردن خداوند، بر زبان راندن سخن کفر، کفرورزیدن پس از اسلام آوردن، شکستن پیمان الهی، بخل ورزیدن، نفاق قلبی، بدزبانی با مؤمنان و استهزای آنان، فسق، ذوق زدگی از ترک همراهی پیامبر ﷺ در جنگ، مُهرزدگی قلب و تعبیرها و اوصاف و پلیدی های سنگینی از این دست در دو سوره توبه (آیه ۳۸ و پس از آن) و سوره فتح (آیه ۶ و پس از آن) به منافقان زمان پیامبر، نسبت داده شده است. افزون بر این اوصاف، در همین آیات چندین بار به همین افراد کفر نیز نسبت داده شده و از کافران به شمار آمده اند. همین نسبت کفر به اهل نفاق در آغاز سوره منافقون نیز آمده است. ذکر همه این آیات و مرور روایات و وقایعی که در شأن نزول آنها در کتب تفسیر و تاریخ آمده است، هم سخن را طولانی و هم ما را از هدف اصلی این نوشته دور می کند. به اهل تحقیق پیشنهاد می کنیم یک بار دیگر به متن این آیات، مراجعه و با این نگاه در آن تأمل کنند تا ببینند خداوند در این آیات، منافقان زمان پیامبر ﷺ را با چه اوصافی توصیف کرده است و در همین حال آنان در ظاهر مسلمان شمرده می شدند و در طهارت و نکاح و توارث و معاملات، احکام اسلام بر ایشان جاری می شد!

هدف ما در اینجا تبیین این نکته است که به تصریح آیات متعدد قرآن، در کشاکش حوادث سخت و جنگ و صلح و شکست و پیروزی در زمان پیامبر، کسانی چون «عبدالله بن اُبی» و افراد شناخته شده با نام و نشان در میان مسلمانان بودند که خداوند آن همه اوصاف زشت و تعبیر کفر و کافران را به آنان نسبت داده، ولی پیامبر و امیرالمؤمنین و عموم مسلمانان با آنان به عنوان مسلمان برخورد می کردند و در طهارت و نکاح و میراث و غسل و کفن و دفن و حقوق مالی و مانند آن هرگز آنان را «خارج از دین» به شمار نمی آوردند. آیا چنین سیره قطعی و روشنی، دلالت تام و کافی بر معیار بودن شهادتین برای اسلام ندارد؟ چنین منافقانی جز شهادتین چه چیز دیگری از اسلام را در باطن و بلکه گاهی در ظاهر داشتند؟ حتی کسانی چون عبدالله بن اُبی که پیامبر ﷺ از خواندن نماز بر جنازه او به صراحت نهی شده است، هم در رفتار حضرت و هم مسلمانان، مسلمان به شمار می آمد.



## اظهار دروغین شهادتین

مطلب مهم و جالب دیگری که جمعی از فقیهان متأخر و معاصر بدان پرداخته‌اند، حکم اظهار دروغین شهادتین است. ظاهر عبارات فقیهان این است که اگر کسی شهادتین بگوید مسلمان شمرده می‌شود؛ هر چند ندانیم که صداقت دارد و گفته‌اش از سر باور قلبی است یا نه. مرحوم سید یزدی هم در باب مطهریت اسلام چنین آورده است: «یکفی فی الحکم بإسلام الکافر إظهار الشهادتین و إن لم يعلم موافقة قلبه للسانه، لا مع العلم بالمخالفة» (یزدی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۲).

جمعی از فقیهان در حواشی خود، مطلب پایانی این عبارت را نپذیرفته و تصریح کرده‌اند که اگر اظهار کننده شهادتین، ظاهر مسلمانی داشته باشد مسلمان شمرده می‌شود؛ هر چند بدانیم که در باطن، باوری دیگر دارد و اعتقاد قلبی به شهادتین ندارد. مرحوم آیه الله خویی چنین می‌گوید:

«أن إظهار الشهادتین قد یقترن بإظهار الشک و التردّد أو بإظهار العلم بخلاهما و عدم کفایة الإظهار حیثیند مما لا إشکال فیه؛ لأنّه لیس إظهاراً للشهادتین... و قد لا یقترن بشيء منها و هذا هو الذی لم نستبعد کفایتیه فی الحکم بإسلام مظهر الشهادتین.

و يدلّ علی ذلك إطلاقات الأخبار الدالّة علی أن إظهار الشهادتین هو الذی تحقّق به الدماء و علیه تجری الموارث و یجوز النکاح. و السیرة القطعیة الجاریة علی الحکم بإسلام المظهر لهما و لو مع العلم بالخلاف؛ لمعاملة النبی ﷺ مع مثل أبی سفیان و غیره من بعض أصحابه معاملة الإسلام لإظهارهم الشهادتین، مع العلم بعدم إیمانهم لله طرفة عین و إنّما أسلموا بداعی الملك و الریاسة...» (غروی، بی تا، ج ۴، ص ۲۳۴-۲۳۳).

از عبارت مرحوم سید حکیم در مستمسک نیز میل به همین قول، ظاهر می‌شود و از مرحوم صاحب جواهر هم نقل می‌کند که این قول را بیشتر می‌پسندند (حکیم، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۳). مرحوم میرزا جواد تبریزی هم در این باره می‌گوید:

«... سواء علم أن قلبه موافق لما اعترف به أم لا، بل لو علم عدم موافقته له یحکم علیه بإسلامه، نعم یعتبر أن لا یظهر أمراً بأن قلبه غیر موافق للسانه و إلّا لم یحسب ما تکلم به اعترافاً و شهادة» (تبریزی، بی تا، ج ۳، ص ۳۷۶).

آیات گلیایگانی، سیداحمد خوانساری، قمی، منتظری و موسوی اردبیلی همین قول را پذیرفته‌اند (ر.ک: تعلیقات بر عروة). مرحوم شیخ محمد تقی آملی نیز به نقل از مرحوم آقا رضا همدانی نیز همین قول را ذکر کرده است (آملی، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۲). به نظر می‌رسد با توجه به آیات سوره‌های ذکر شده و اطلاق روایات و سیره عملی معصومان علیهم‌السلام قول صحیح همین است که معیار اسلام فقهی و نه باطنی و درجات معنوی، اظهار شهادتین است و باور قلبی گوینده، دخالتی در آن ندارد و بر چنین کسانی حکم ظاهر اسلام جاری است.

### مسلمان شدن و مسلمان بودن

از مجموع روایاتی که تا کنون آورده‌ایم و نیز از سیره عملی معصومین و عموم مسلمانان، به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که پذیرش شهادتین، ملاک اصلی در اسلام آوردن انسان است. یادآوری این نکته نیز بسیار مهم است که همه این مطالب درباره کسی است که مسلمان می‌شود؛ یعنی از آیینی دیگر یا پیشینه‌ای نامعلوم به اسلام در می‌آید، اما کسی که از آغاز تولد، یکی از والدین او مسلمان باشند، یا کسی که در دارالاسلام؛ یعنی منطقه‌ای که اکثر مردم آن مسلمان هستند باشد، حکم مسلمان بر او بار می‌شود و برای چنین کسانی حتی اظهار شهادتین هم ضروری نیست و بلکه درخواست اظهار اسلام از آنان نیز مجوزی ندارد. البته اگر مسلمانی آشکارا به انکار شهادتین تصریح کند، از اسلام خارج می‌شود، ولی نکته مهم آن است که چگونه می‌توان کسی را کافر شمرد؟ آیا برای حکم به کفر کسی انکار صریح شهادتین لازم است یا خیر؟ به نظر می‌رسد در حکم به اسلام هر کسی، تولد از یک مسلمان یا حضور در منطقه مسلمانان یا اظهار شهادتین و یا فقط اظهار مسلمان بودن، کافی است، ولی برای حکم به کفر برای چنین کسانی تصریح به انکار شهادتین لازم است. آری! کسانی که در منطقه غیر مسلمانان باشند حکم کافر را دارند، مگر خلاف آن روشن شود که در ادامه به این نکات می‌پردازیم.

### مسلمان و نامسلمان

بحث دیگری که در این زمینه باید تبیین کرد این است که نسبت دو وصف «مسلمان» و «کافر» چیست؟ آیا نسبت میان این دو، تضاد است یا عدم و ملکه؟ و یا تحلیل دیگری

می‌توان عرضه کرد؟ اگر این نسبت را تضاد بدانیم، مسلمان و کافر، دو وصف ایجابی خواهند بود که متصف کردن یک انسان به هر یک از این دو وصف، متوقف بر «وجود» عامل یا عواملی است. تولد از مسلمان، بودن در منطقه‌ای که بیشتر افراد آن مسلمان باشند یا اظهار اسلام، هر کدام عاملی است که بتوان وصف مسلمان را به کسی نسبت داد. در برابر این وصف، نسبت دادن وصف کافر نیز متوقف بر «وجود» عواملی متضاد با عوامل یاد شده است؛ مانند تولد از پدر و مادر کافر، بودن در منطقه کافران یا اظهار کفر. بنابراین، اگر درباره کسی هیچ یک از این عوامل را احراز نکنیم، او را نه مسلمان می‌خوانیم و نه کافر، بلکه قسم سومی خواهد بود. برخی از شارحان عروه به این مطلب تصریح کرده‌اند. مرحوم سید یزدی در مسأله چهارم از مبحث کافر در باب طهارت فرموده است که اگر در اسلام و کفر کسی شک داشته باشیم، او پاک است، ولی سایر احکام اسلام درباره او جاری نیست. مرحوم شیخ حسین حلی در شرح این مطلب سخن از واسطه میان مسلمان و کافر را به میان آورده است (حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۷۳).

در برابر این دیدگاه، شماری از فقیهان معاصر وصف مسلمان و کافر را از قبیل عدم و ملکه می‌دانند؛ یعنی اسلام را وصفی وجودی به شمار می‌آورند و اگر انسانی این وصف را نداشته باشد، کافر است. بنابراین، اولاً مفهوم کفر، عدم اسلام است در موضوعی که شأنت مسلمان بودن را دارد؛ یعنی انسان و ثانیاً کفر، یک امر وجودی نیست تا متوقف بر اظهار و مانند آن باشد. بر این اساس، کسانی که در مناطق دوردست بوده و هیچ نامی از اسلام و کفر بدانها نرسیده باشد وصف کافر بر آنان صدق می‌کند؛ هر چند پس از این مرحله باید روشن شود که احکام چنین کافرانی چیست؟ با این مبنا، واسطه میان مسلمان و کافر که در دیدگاه مرحوم شیخ حسین حلی آمده، صحیح نیست. جمعی از شارحان «عروه» مانند آیات خویی، شیخ جواد تبریزی، شیخ محمدتقی آملی، شهید محمدباقر صدر و نیز امام خمینی، وصف اسلام و کفر را از قبیل عدم و ملکه می‌دانند و واسطه میان مسلمان و کافر را نمی‌پذیرند (امام خمینی، ۱۳۸۵ش، ج ۳، ص ۳۲۶)، البته به نظر می‌رسد که پاسخ به مسأله نسبت مسلمان و کافر و تضاد یا عدم و ملکه دانستن این عناوین، فقط ثمره علمی دارد. ثمره عملی این مسأله در آنجا ظاهر می‌شود که آیا نسبت به کسی که در اسلام و کفر او شک داریم، احکام اسلام جاری می‌کنیم یا احکام کفر و یا تفکیکی را در این احکام

می‌پذیریم و نیز اگر مانند قائلان به تضاد وصف اسلام و کفر، برخی را نه مسلمان و نه کافر بدانیم، آیا احکام کفر بر آنان جاری می‌کنیم یا خیر؟ به عبارتی دیگر، اطلاق وصف اسلام و کفر یا عدم اطلاق آن به معنای جریان همه احکام مسلمان یا کفر نیست. بنابراین، مهم آن است که اولاً احکام مسلمان و کافر را به دقت، معین کنیم و ثانیاً جریان و عدم جریان این احکام را در موارد مشکوک یا عدم اطلاق این دو وصف تبیین کنیم.

### خروج از اسلام

در این بخش، پس از تبیین مقصود از اسلام و کفر فقهی و معیار اصلی اسلام و اطلاق وصف مسلمان بر انسان، به یکی از مقاصد اصلی این مقاله می‌پردازیم. در میان مباحث و دیدگاه‌های گوناگون فقهی به عناوینی بر می‌خوریم که بسیاری از فقیهان هر یک از آن عناوین را سبب خروج از اسلام فقهی به شمار می‌آورند؛ انکار ضروری دین، ناصبی بودن، از خوارج بودن و حتی عناوینی چون تکذیب، سب و یا جنگ با معصوم را در آثار فقهی می‌توان دید. در گیر و دار حوادث اجتماعی و سیاسی نیز به موارد فراوانی بر می‌خوریم که پیامد یک دیدگاه یا یک فعالیت سیاسی یا اجتماعی را موجب انکار ضروری و در نتیجه، خروج از دین شمرده و حکم به تکفیر کسانی داده‌اند. اکنون به بررسی ادله برخی از این عناوین می‌پردازیم.

### انکار ضروری دین

در بسیاری از نوشته‌های فقیهان از گذشته تا کنون به این عنوان بر می‌خوریم، ولی همچنان به دلیل وجود نکات مبهمی - هم در موضوع و هم در مستند این حکم -، پذیرش آن را دشوار کرده است. بسیاری از بزرگان در مستند این حکم، سخن از شهرت و حتی اجماع به میان آورده‌اند، ولی با بررسی احتمالات و وجوه چندگانه بحث در عبارات فقهاء نمی‌توان شهرت یا اجماعی را در مسأله اثبات کرد. حضرت امام در بررسی کفر منکر ضروری نکته‌های مختلفی را با توجه به عبارات اصحاب در ابواب گوناگون فقه آورده و در پایان چنین گفته است:

«و کیف کان لایمکن إثبات نجاسته بالإجماع أو الشهرة» (همان، ص ۳۳۵).

مرحوم آیه الله خویی هم ذکری از این اجماع به میان نمی آورد و دلیل اصلی کفر منکر ضروری را ادعای دلالت برخی روایات می داند که پس از بررسی، دلالت اخبار را هم نمی پذیرد. وی این اخبار را در سه دسته تقسیم و بررسی کرده است:

یکم: روایاتی که هرگونه انکاری را - هر چند در امور تکوینی - موجب کفر می داند؛ مانند:

صحیحة برید العجلی عن أبي جعفر عليه السلام «قال: سألته عن أدنى ما يكون العبد به مشركاً، فقال: من قال للنواة إنها حصاة وللحصاة هي نواة ثم دان به» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۹۷).

به گفته آیه الله خویی، چنین اطلاقی را در سبب کفر به هیچ روی نمی توان پذیرفت؛ زیرا اختصاص به ضروریات هم ندارد. بنابراین، چاره ای جز این نیست که بگوییم کفر و شرک دارای مراتب گوناگون و شدت و ضعف و آشکار و پنهانی هستند که مرتبه پایین و ضعیف آن همین است که هسته ای را سنگ ریزه یا به عکس بدانیم؛ چنانکه در روایاتی هم آمده که شخص ریاکار مشرک است؛ در حالی که این شرک به معنای خاص خارج از دین و غیر طاهر نیست.

دوم: روایاتی که انکار فرایض یا مطلق حکم شرعی را موجب کفر می داند؛ مانند:

روایة أبي الصباح الكناني عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قيل لأبي جعفر عليه السلام من شهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله كان مؤمناً؟ قال: فأين فرائض الله؟... ثم قال: فما بال من جحد الفرائض كان كافراً؟» (همان، ص ۳۳).

و مكاتبة عبدالرحيم القصير عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث قال: «و الإسلام قبل الإيمان و هو يشارك الإيمان؛ فإذا أتى العبد بكبيرة من كبائر المعاصي أو بصغيرة من صغائر المعاصي التي نهى الله عنها كان خارجاً من الإيمان ساقطاً عنه اسم الإيمان و ثابتاً عليه اسم الإسلام، فإن تاب و استغفر عاد إلى الإيمان و لا يخرج به إلى الكفر إلا الجحود و الاستحلال؛ أن يقول للحلال هذا حرامٌ و للحرام هذا حلالٌ و دان بذلك، فعندها يكون خارجاً من الإسلام و الإيمان إلى الكفر» (همان، ص ۲۷).

این روایات نیز در مورد انکار از روی علم است؛ چنانکه واژه «جحد» ظهور در آن دارد. بنابراین، نمی توان صرف انکار ضروری را موجب کفر دانست، بلکه انکار از روی

علم است که مستلزم تکذیب پیامبر ﷺ می شود. افزون بر این، سند این دو روایت هم خالی از اشکال نیست.

سوم: روایاتی که مرتکب گناه کبیره را به گمان اینکه آن گناه حلال است، کافر می شمارد؛ مانند:

صحیحة عبدالله بن سنان قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يرتكب الكبيرة فيموت هل يخرج له ذلك من الإسلام؟ وإن عذب كان عذابه كعذاب المشركين، أم له مدة و انقطاع؟ فقال: من ارتكب كبيرة من الكبائر فزعم أنه حلال أخرجه ذلك من الإسلام و عذب أشد العذاب و إن كان معترفاً أنه ذنب و مات عليها أخرجه من الإيمان و لم يخرج من الإسلام و كان عذابه أهون من عذاب الأول» (عاملی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳۳).

اطلاق چنین روایاتی هم پذیرفتنی نیست و با روایاتی که آشکارا شهادتین را در پذیرش اسلام ظاهری، کافی می داند منافات دارد. بنابراین، باید در معنای کفر در چنین روایاتی توسعه داد؛ بدین سان که کفر و اسلام گاهی به معنای فقهی است که طهارت و نجاست، احترام جان و مال و آبرو، ازدواج و ارث و مانند آن در این معنا معتبر است و گاهی اسلام و کفر به معنای ایمان و باور قلبی و درجات باطنی و اخلاقی است که اطلاق کفر بر گناه و ریا و مانند آن از این قبیل است و منافاتی با اسلام ظاهری و ترتیب احکام آن ندارد (خلخالی، بی تا، ج ۳، ص ۹۹-۱۰۵، با تلخیص و توضیح) آیه الله حکیم و امام خمینی نیز پس از بررسی همین روایات و اخبار مشابه آن، سرانجام کفر منکر ضروری را نمی پذیرند؛ چنانکه مرحوم شیخ انصاری نیز میان جاهل قاصر و مقصر فرق می گذارد که به گونه ای به قول کسانی برمی گردد که تنها در صورت انکار و تکذیب پیامبر ﷺ آن را موجب کفر می دانند؛ یعنی خود انکار ضروری، موجب کفر نیست.

### معنای ضروری

مشکل بزرگ دیگر در این بحث روشن شدن معنای «ضروری» است. در بسیاری از عبارات آن را «ما علم من الدین ضرورة» معنا کرده اند که خود، مشکل ساز است. گاهی روشن ترین احکام و مسائل دینی در پیچ و خم شرایط و حالات و اختیارات و اضطرار و

کمیت و کیفیت و مانند آن مبهم می‌شوند که تنها برخی حالات و در برخی شرایط خاص، روشن و ضروری می‌ماند! بگذریم از اینکه اگر انکار ضروری، به گونه‌ای «تکذیب» پیامبر و «تدین» به غیر دین خداوند باشد، چرا فقط به ضروریات بسنده کنیم؟ هر چیزی را که در دین یافتیم، چه الزامی و چه غیر الزامی، چه ضروری و چه غیر ضروری، چه اهم و چه مهم، انکارش می‌تواند منجر به تکذیب شود! و اگر بخواهیم به چنین توسعه‌ای قائل شویم، آن همه روایات در کافی بودن شهادتین و آیاتی را که پیش‌تر آورده‌ایم و سیره پیامبر و امامان علیهم‌السلام در مسلمان شمردن بسیاری از دشمنان، منافقان و محاربان را چه کنیم؟!

مرحوم آیه‌الله حکیم یادآور می‌شود که این بحث، تنها در محدوده احکام عملی نیست، بلکه ضروریات اعتقادی را هم در برمی‌گیرد. به راستی ضروریات اعتقادی چیست؟ آیا در باب ذات و صفات حق تعالی می‌توان به آسانی مرز میان ضروری و غیر ضروری را روشن کرد؟ توحید عارفان با توحید عامیانه‌ای که اغلب با تشبیه و تجسیم آمیخته است چه فاصله دوری دارند؟ صفات حق تعالی و رابطه آن با ذات که از عینیت تا زیادت و نیابت در آن سخن گفته‌اند! گستره علم حق تعالی، علم پیش از ایجاد و بداء در علم باری تعالی کدام دیدگاه در آن ضروری است؟ امر بین الامرین که می‌توان گفت در روایات اهل تشیع به گونه مستفیض یا متواتر آمده، کدام معنای آن ضروری است؟ علم و عصمت اولیای طاهر و مطهر حق تعالی چه گستره‌ای دارند؟ کدام دیدگاه در باب معاد و ثواب و عقاب و جسمانی و روحانی آن، با کدام تفسیر، ضروری است؟ و موارد پرشماری از این دست که ذکر آن بسیار طولانی می‌شود.

آیا در باب احکام عملی، مرز میان ضروری و غیر ضروری، روشن است؟ از احکام عبادی فردی چون قبله و طهارت و نماز و روزه تا بسیاری از مسائل اجتماعی و عبادی در همان طهارت و نماز و حج و جمعه و جماعت و احکام نکاح و طلاق و ارث و حدود و دیات و ستر و روابط زن و مرد، کدام ضروری و کدام غیر ضروری است؟ قصه پر غصه نزاع فقیهان بزرگ با یکدیگر در این امور را چگونه می‌توان فراموش کرد؟ در جریان اختلاف عالمان بزرگ عصر مشروطه، یک طرف مبارزه برای مشروطه را چون جهاد در رکاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بدر و احد می‌دانست و یک طرف این اساس لامذهبی را موجب احکام اربعه مرتد!

باری! اگر بخواهیم انکار ضروری را سبب مستقلى براى خروج از دين بشماريم و منكر ضرورى را - چه به انكار شهادتين منجر شود يا نه - از مسلمان بودن خارج بدانيم، دو مشكل بزرگ را بايد حل كنيم؛ يكى تعيين درست و دقيق مصاديق «ضرورى»، چه در باب اعتقادات و چه در باب احكام عملى و ديگرى فراهم آوردن دليل استوار و روشن بر حكم منكر ضرورى. بررسى عبارات فقيهان از گذشته تا كنون نشان مى دهد كه هر دو مشكل همچنان حل نشده مانده و هنوز جاى ردّ و اثبات فراوانى در اين مسأله باقى است. به همين دليل، بسيارى از بزرگان فقه، قيدى را افزوده اند كه اصل مستقل بودن انكار ضرورى را از ميان مى برد. اينكه گفته اند انكار ضرورى در صورتى كه منجر به انكار يك يا هر دو اصل در شهادتين شود، موجب خروج از اسلام است، نتيجه اش ردّ سبب مستقل انكار ضرورى براى كفر خواهد بود و هيچ فقيهى، شك ندارد كه انكار شهادتين سبب كفر است، اما آيا هر انكار ضرورى به نفى شهادتين مى رسد؟ و آيا بر اين اساس مى توان بسيارى از عالمان و فقيهان را به دليل داشتن ديدگاهى متفاوت، خارج از دين دانست؟! از پذيرش قياس در فقه تا نفى برخى مراتب عصمت و علم اوليائى الهى تا تفسيرهاى ناسازگار در اصول دين، همگى محل اختلاف جدّى است و معتقدان گوناگونى دارد كه هر کدام ديدگاه خود را ضرورى مى دانند!

در چنين مسأله اى با اين اشكال و ابهام و وجوه ردّ و اثبات، دست يافتن به اجماعى تعبدى كه كاشف از نظر معصومان باشد، بسيار بعيد و بلكه منتفى است؛ به ويژه آنكه سيره عملى پيامبر و اميرالمؤمنين و ديگر معصومان عليهم السلام، چه در دوران «بسط يد» و چه در دوره هاى ديگر، ترتيب آثار اسلام بر اشخاص و فرقه هاى گوناگونى است كه از منحرف تا منافق و تا محارب و توطئه گر در ميان آنان فراوان مى توان يافت؛ چنانكه در عبارات كسانى مانند آيه الله خويى در ردّ كفر منكر ضرورى، اهميت توجه به اين سيره گوشزد شده است.

### نتيجه گيرى

تفكيك معنای اسلام و كفر در فقه و عرصه های دیگر، به ویژه اخلاق و تفسير، بسیار



مهم و ضروری است و خلط میان این معانی، اشتباهات بزرگ و بلکه فاجعه‌های غم‌باری را در تاریخ اسلام به بار آورده است. هم آیات شریف قرآن و هم روایات متعدد و معتبر و هم سیره عملی معصومان علیهم‌السلام همگی دلالت روشنی دارند که ملاک اسلام فقهی، تنها اظهار شهادتین، برای غیر مسلمانان و عدم انکار شهادتین برای مسلمانان است. از این رو، انکار ضروری تا جایی که به نفی نرسد، موجب کفر نیست؛ هر چند می‌توان بر حسب موارد گوناگون، منکر ضروری را منحرف، گناهکار، مجرم و حتی مستحق مجازات هم دانست، ولی خروج از اسلام و احکامی چون طهارت، جواز نکاح، توارث و مانند آن، تنها با نفی شهادتین است. در این مسأله توجه به آیات شریف قرآن و سیره عملی معصومان بسیار مهم و راهگشاست.

## منابع

۱. آملی، محمدتقی (بی‌تا)، مصباح الهدی، تهران: مؤلف.
۲. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (۱۳۸۵ق)، دعائم الإسلام، قم: مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام.
۳. امام خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۵ش)، کتاب الطهارة، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴. امینی، عبدالحسین (۱۴۱۶ق)، الغدير، قم: مرکز الغدير.
۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۵ق)، المحاسن، قم: دارالکتب الاسلامیه.
۶. تبریزی، میرزا جواد (بی‌تا)، تنقیح مبانی العروة، قم: دارالصدیقة الشهیده «سلام الله علیها».
۷. حرّانی، علی بن شعبه (۱۴۰۴ق)، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۸. حکیم، سید محسن (بی‌تا)، مستمسک العروة الوثقی، قم: دارالکتب العلمیه.
۹. حلّی، حسین (بی‌تا)، دلیل العروة الوثقی، نجف اشرف: مطبعة النجف.
۱۰. خلخالی، سید مهدی (بی‌تا)، فقه الشیعة، تقریرات مباحث طهارت مرحوم آیه الله خویی.
۱۱. سید رضی (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، قم: هجرت.
۱۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۶ش)، أمالی، تهران: کتابچی.
۱۳. ----- (۱۳۹۸ق)، توحید، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۱۴. ----- (۱۴۰۶ق)، ثواب الأعمال، قم: دارالشریف الرضی.
۱۵. ----- (۱۴۰۷ق)، من لایحضره الفقیه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، تهذیب الأحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۷. ----- (۱۴۱۴ق)، أمالی، قم: دارالتقافة.

١٨. عاملى، محمدبن حسن الحرّ (٣٨٥ق)، وسائل الشيعة، (٣٠جلدى)، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
١٩. غروى، محمدعلى (بى تا)، التنقيح، تقريرات مباحث طهارت آية الله خويى، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
٢٠. كلينى، محمدبن يعقوب (٤٠٧ق)، اصول كافى، تهران: دارالكتب الاسلامية.
٢١. ----- (٤٠٧ق(ب))، روضه كافى، تهران: دارالكتب الاسلامية.
٢٢. نجفى، محمدحسن (١٩٨١م)، جواهر الكلام، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٢٣. يزدى، سيدمحمد كاظم (بى تا)، العروة الوثقى، قم: انتشارات جامعه مدرسين.